

که ز نکت خورده مکره بنرم سو همان پاک حکمت هر که در پیش
 سخن دیگران امشد تا نایز فضلش بدانند پای جملش معلوم
 کرد و قطع ندهد مرد بهوشمند جواب « مگر آنکه که در سوال
 کنند تا که چه برحق بود هراج سخن تا حمل دعویش بر حال کنند
 حکایت ریشی درون جابه داشتم شیخ از آن هر روز
 پرسیدی که دلت چو است و پرسیدی که بر کجاست
 احتراز از آنکه ذکر هر عضو می نارد است و خردمندان
 گفته اند که هر سخن که سنجید از جوابش بر بخت قطعه تا نیک
 ندانی که سخن عین صواب است « باید که بگوش و بین انهم
 نکشایی « که راست سخن گوئی و در بند بمانی « به
 زبانکه در وعیت و پند ازین بند در پامی حکمت در وعیت
 بر

بضربت لایضا ماند که اگر نیز خراجت درست شود نشان
 بماند چون برادران یوسف که بدو یعنی موسوم شدند بعد از آن
 بر راست گفتن ایشان اعتماد نماید قطعه یکی را که عادت
 بود راستی « دروغی حقا در که از ناز او « و که نامور شد
 بقول دروغ « و که راست باور نماند از او حکمت
 از نفس پرور بهتر پروری نیاید و پهن سرور و پیران شاید میت
 بکن رحم بر کا و بسیار خوار « که بسیار خست و بسیار باک
 چو کا و ارتمی بایدت فریبی « چو خردن بجز کسان درویی «
 حکایت در انجیل آمده است که ای فرزند آدم اگر تو آنکه
 دلمت مشعل شوی بهال از من « و اگر در پیش کمت
 مشکدل نشینی پس حلاوت « که من کجاوری پای و بعداد